

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادامه بررسی آیات 36 تا 38 مبارکه حجر

بحث ما در آیه شریفه 36 تا 38 از سوره مبارکه حجر بود که فرمود: «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» بعد از این که آیه را توضیح دادیم و به نظر ما به خوبی از آیهی شریفه، بدون انضمام روایات، استفاده کردیم که این آیات بر اصل یک روز مهم قبل از یوم قیامت دلالت می‌کند و آن همان تطبیق بر روز ظهور می‌کند.

راهکار جمع بین دودسته روایت، در تبیین منظور از «يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»

در ادامه عرض کردیم روایاتی هم در اینجا مطرح شده و وارد شده است؛ که عبارت بودند از دو روایت صریح در این که «یوم الوقت المعلوم» مراد از آن «یوم الظهور» است. یک روایت هم «یوم الوقت المعلوم» را به «نفخه اولی» تطبیق کرده است. گفتیم باید ملاحظه شود که جمع بین این روایات چگونه است. ما دو جواب می‌توانیم اینجا بدهیم. جواب اول: روایت دوم، با ظاهر قرآن سازگار نیست؛ روایت اخیر که بر نفخه اولی تطبیق شده، مطابق با قرآن نیست؛ زیرا ما از خود قرآن استفاده کردیم که خدای (تبارک و تعالی) یک مهلت و زمان خاصی را برای شیطان قرار داده است، درحالی که نفخه اولی، زمانی خاص نیست و زمانی عام برای همه موجودات است. پس این روایت چون با آنچه مستفاد از قرآن است سازگاری ندارد باید این روایت را کنار بگذاریم.

جواب دوم: روایت دوم، اضطراب متنی دارد که مانع از انعقاد ظهور است؛ این روایت خودش متضمن اضطراب است. در روایت دارد که یحیی بن أبی العلاء الرازی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: «یوم الوقت المعلوم یوم ینفخ فی الصور نفخة واحدة». اول می‌فرماید نفخه اولی. نفخه اولی یک زمان بسیار کمی است. بعد دنباله اش دارد: «فیموت ابلیس ما بین النفخة الاولى والثانية»؛ یعنی صدر روایت با ذیل روایت سازگاری ندارد.

به عبارت دیگر، اگر یوم الوقت المعلوم، همان نفخه اولی است، پس باید در همان نفخه اولی، ابلیس به درک واصل شود؛ اما در -این روایت دارد که «ما بین النفخة الاولى والثانية» ابلیس از بین می‌رود و شاید که راوی اشتباه کرده و این روایت را مشکل می‌کند؛ یعنی اضطراب در متن روایت هست.

همان طور که می‌دانید، در باب حجیت روایات، ما غیر از مسئله‌ی بررسی سند، چند کار باید انجام دهیم. یکی از این کارها این است که ببینیم روایت، «ظهور مستقر» داشته باشد؛ اما اگر در یک روایت اضطراب وجود داشت، آن روایت از درجه اعتبار ساقط می‌شود ولو اعتبار سندی داشته باشد. چون اضطراب متنی دارد. لذا این روایت، اضطراب متنی دارد که مانع از انعقاد ظهور است و روایت دیگر ظهور روشنی ندارد و وقتی چنین شد از اعتبار ساقط می‌شود.

نتیجه‌گیری

نتیجه‌ای که از آیات 36 تا 38 سوره مبارکه حجر می‌گیریم این است که اولاً: از خود آیه استفاده کردیم که مراد قبل از نفخه اولی

است؛ ثانیاً: دو روایت آوردیم که دلالت دارد بر اینکه این روایت مربوط به يوم الظهور است. پس این آیات شریفه سورۀ حجر از آیاتی است که به خوبی دلالت بر مسئلۀ ظهور دارد. بر اینکه یک‌زمان خاصی قبل از نفخه اولی در این عالم محقق می‌شود که بسیار زمان مهمی است.

نکته در مورد موت ابلیس

در اینجا یک نکته مهم قابل‌توجه است که عبارت است از موت ابلیس در زمان ظهور حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) شبیه منع ابلیس از ورود به آسمان در زمان تولد پیامبر (صلی الله علیه وآله)؛ از تأویل این آیه روشن می‌شود که حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) در بسیاری از موارد به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شبیه است. این شباهت هم هست که همان‌طوری که وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) متولد شدند، شیاطین از ورود به آسمان‌ها ممنوع شدند، قبل از -ولادت حضرت، این‌ها به آسمان‌ها ورود پیدا می‌کردند و اخبار آسمان‌ها که مربوط به زمین است را دریافت می‌کردند و می‌آمدند در زمین، قبل از اینکه حادثه‌ای واقع شود اطلاع داشتند. ظاهراً در سورۀ صافات است که این‌ها از ورود به آسمان‌ها ممنوع شدند. حالا در ظهور خاتم الاوصیاء (عج الله تعالی فرجه الشریف) نیز موت ابلیس واقع می‌شود. این تناسب خوبی است که مراد از بیان و تفسیری است که از این آیه شریفه داشتیم.

بررسی مراد از تقیه

در یکی از این روایات، مطلبی در مورد تقیه دارد. روایتی که شیخ صدوق (ره) در کتاب «کمال‌الدین» نقل کرد، از امام هشتم (علیه‌السلام) در آن روایت این بود که امام رضا (علیه‌السلام) فرمود: «لا دین لمن لا ورع له، لا ایمان لمن لا تقیه له، إِنَّ أکرمکم عند الله اعلمکم بالتقیة» تا اینجا روایت با روایات دیگر سازگاری دارد و مضمون آن نیز یکی است؛ اما در دنبال فرمود: سائل سؤال کرد «یابن رسول الله إلی متی؟» این تقیه تا کی باید انجام شود؟ امام هشتم فرمود: «إلی يوم الوقت المعلوم» بعد حضرت فرمود: يوم الوقت المعلوم، همان يوم الظهور است. بعد حضرت رضا (علیه‌السلام) فرمود: «و من ترک التقیة قبل خروج القائم، فلیس منّا». سوال این است که مقصود از تقیه در اینجا چیست؟ آیا مراد از تقیه در این روایت «تقیۀ در فروع» است؟ به این‌که فرض کنیم تقیۀاً مثلاً نماز را با اهل سنت می‌خوانیم یا تقیۀاً مداراتی یا تقیۀاً خوفی و اقسامی که برای تقیه ذکر شده. حالا یا بزرگان فتوا می‌دهند به اینکه این نماز صحیح است مثل امام خمینی (ره) و مرحوم والد ما (ره) که این صحیح و تام است و نیازی به اعاده و قضا ندارد. این‌یک قسم تقیه در فروع است. آیا این روایت، تقیۀ در فروع را امام هشتم (علیه‌السلام) دارند بیان می‌کنند؟ یا اینکه «تقیۀ در اصول» است؟ یعنی منظور از «لا ایمان لمن لا تقیه له»، مراد تقیۀ در اصول است؟ روشن است که تقیۀ در اصول، معنایش این است که ما معتقدیم حکومت حقّ، حکومت امام معصوم (علیه‌السلام) است و هر کس دیگری بیاید این حق را غصب کند، غاصب است؛ اما در زمان خود ائمه (علیهم‌السلام) نمی‌شد به حکام با صراحت بگویند که شما غاصبید. -همین‌که نمی‌گفتند باز آن حکام، به ادنی بهانه‌ای اهل‌بیت (علیهم‌السلام) را و منسوبین به اهل‌بیت (علیهم‌السلام) را از بین می‌بردند.

پس تقیۀ در اصول معنایش همین است که بگوییم در مسئله‌ی امامت، امامت حق معصومین (علیهم‌السلام) است. در زمان ائمه این تقیۀ باید انجام می‌شده و اصحاب ائمه هم انجام می‌داده‌اند در عین اینکه اصحاب ائمه می‌دانستند حکومت حق ائمه اطهار (علیهم‌السلام) است، مع‌ذلک راجع به این موضوع حرفی نمی‌زدند. ولو خود ائمه گاهی اوقات راجع به امامت و شرایط امامت و شرایط حاکم، خودشان مطالبی را بیان می‌کردند، اما اصحاب وارد این مسئله نمی‌شدند و دنبال هم نمی‌کردند. این می‌شود تقیۀ در اصول؛ بنابراین اصل تقیه‌ی در اصول، فی‌الجملة در زمان ائمه (علیهم‌السلام) بوده، اما این غایتی که در این روایت آمده که «من ترک التقیة قبل خروج القائم فلیس منّا»، چه چیز از این فراز استفاده می‌شود؛ یعنی این‌یک عبارتی است که باید مقداری در آن تأمل و توقف کنیم؛ که در این زمینه سه احتمال است که عبارت‌اند از:

احتمال اول: تقیه یعنی حرمت قیام قبل از ظهور

آیا وزان این روایت، وزآن همان روایاتی است که هرکسی قبل از ظهور حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) قیام کند و علّمی را برپا نماید باطل و حرام است؟ و همان جوابی که آنجا از آن روایات داده می‌شود باید از این هم داده شود؟ یعنی بگوییم اگر کسی به‌عنوان معصوم (علیه‌السلام) بخواهد علّمی را به‌عنوان حکومت بردارد این باطل و حرام است؟ چون قبل از پیروزی انقلاب بودند افرادی که به بعضی از این روایاتی که خود این روایات هم نیاز به یک بحث مفصّل دارد و من نمی‌دانم که کسی این روایت را بحث کرده یا نه؟ بسیار هم جای دقت دارد، این روایات سبب شده بود این افراد که مقداری هم در وادی انقلاب آمده بودند، متوقف کرد.

آن‌ها معتقد شده بودند به اینکه تشکیل حکومت اسلامی قبل از ظهور حضرت، حرام و باطل است. درحالی‌که همان موقع جوابی که داده می‌شد این بود که این روایات می‌گوید اگر کسی به‌عنوان معصوم (علیه‌السلام) بخواهد به‌عنوان اینکه یک حکومت جهانی، حکومتی تشکیل دهد، زیرا این چند جهت دارد، یکی به‌عنوان معصوم، یکی اینکه داعیه جهانی شدن داشته باشد، بگوییم یک نفر به‌عنوان تشکیل حکومت جهانی قیام کند.

امام خمینی (ره) مکرر می‌فرمود: «انقلاب ما، برای آن حکومت جهانی یک مقدمه‌ای است» و هیچ‌وقت امام خمینی (ره) ادعا نداشت که می‌خواهد حکومت جهانی تشکیل دهد، این روایات چنین مدعیانی را دلالت دارد که باطل و حرام است. اگر مدعیانی باشند به‌عنوان معصوم (علیه‌السلام) یا به‌عنوان یک حکومت جهانی افراد را به خود دعوت کنند، برای تشکیل یک قیام عمومی جهانی، این مسلماً باطل است و از مختصات امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) است و خدای (تبارک‌وتعالی) اراده فرموده است که حکومت جهانی به دست آخرین حجتش برپا می‌شود. حالا این «من ترک التقیّة قبل خروج الحجّة فلیس منا»، آیا همین را می‌خواهد بگوید؟

احتمال دوم: تقیه یعنی حفاظت شئون ولایی ائمه (علیه‌السلام) نسبت به اغیار

از این استفاده کنیم و بگوییم مراد امام هشتم (علیه‌السلام) این است که ائمه ما شئون و مراتبی دارند. هم شئون ولایی و هم یک شئون معنوی و شیعه باید نسبت به حقیقت این شئون تقیه کند. با همه‌کس این‌ها را نمی‌تواند در میان بگذارد. اگر الآن ما به بشریت بگوییم یک نفر می‌خواهد بیاید حاکم همه شود، این برایشان ثقیل است. شما نگاه نکنید به ذهن و روحیات مذهبی که خود ما و جامعه ما دارد. به یک آدم «من حیث إنّه انسان»، با قطع‌نظر از اینکه این خدا را می‌پرستد یا نه. اگر به او بگوییم زمانی خواهد آمد که یک نفر حاکم هفت میلیارد بشر روی کره زمین بشود، خیلی برایش سخت است و قبول این برایش سخت است. آن‌هم نه یک بشری که بشر خود آن را انتخاب کنند. بلکه خدا او را انتخاب می‌کند و با قدرتی که خدا به او می‌دهد حاکم کره زمین می‌شود. این پذیرشش شاید خیلی مشکل باشد.

احتمال سوم: تقیه یعنی بازگو کردن مراتب معنوی ائمه به اهلش

پس شاید مراد این باشد که پیروان مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) که چنین اعتقادی دارند، باید این اعتقاد را به اهلش بگویند، اگر این را خارج از اهلش بیان کنند، برخلاف تقیه عمل کرده‌اند. این هم یک احتمال سومی است که عرض می‌کنم در این روایت مطرح می‌شود و باید در آن تأمل کرد. عصمت و مراتب معنوی ائمه نیز چنین است و فقط اهلش می‌توانند آن را بفهمند.

رد تقیه در فروع

بحث تقیه بحث بسیار مهمی است. ما یک رساله‌ای داریم در مباحث تقیه که شاید بیست‌وچند سال پیش این رساله را نوشته‌ام و مفصل بحث فقهی‌اش را آنجا کرده بودیم. ولی آن موقع به این روایت برخورد نکرده بودم تا این بحث را جزو آن بیاورم. آنجا گفتیم مواردی هست که تقیه ندارد و استثناء دارد؛ اما عبارت این روایت به‌گونه‌ای است که تقیه در فروع را نمی‌توان از آن برداشت کرد. اگر اهل سنت الان بدانند ما تقیّاً و مدارتاً با آن‌ها داریم نماز می‌خوانیم و ما را مسخره کنند، پس اینجا موضوع تقیه در فروع، منتفی است. البته در مسئله موضوع، نباید به یکجا و مکان و محل اکتفا بشود. فقیه و مرجع تقلید باید بباید

مجموع را حساب کند، الآن درمجموع جامعه اهل سنت، تقیه موضوعیت دارد؛ اما ممکن است یک مکان و یکجا و یک مسجد موضوعش منتفی شده باشد و مدارا با مجموع موضوعیت دارد. پس قطعاً مراد از تقیه در این روایت، تقیه در اصول است که در آن سه احتمال می‌دهیم.

احتمال اول: تقیه در تشکیل حکومت

که بگوییم حکومت، حق ائمه است و هر کس جای ائمه به عنوان حاکم بنشیند غاصب است. به این بیان هر حاکمی امروز در روی کره زمین عنوان غاصب دارد، مگر حاکمی که با موازین خود ائمه به حکومت رسیده باشد، مثل نظام جمهوری اسلامی. طبق این نظر، هر کس بخواهد حکومت کند غصب است و درست نیست. الآن ما با دنیا نمی‌توانیم با مردم دنیا مقابله کنیم و به همه مردم دنیا بگوییم حکومت حاکمان شما غصب است و باید آن‌ها را از بین ببرید. نمی‌توان این کار را کرد و باید تقیه کرد؛ یعنی حکومت‌ها را اجمالاً بپذیرد و آثار هم بر آن بار کند و روابط هم با آن‌ها داشته باشد. در فقه سیاسی این مسئله خیلی مهم است. ما در فقه سیاسی معتقدیم حکومت و حکم فقط برای خدای (تبارک و تعالی) است «ان الحكم الا لله». از خدای تبارک و تعالی به رسول الله (صلی الله علیه و آله) و از او به ائمه (علیهم السلام) انتقال پیدا کرده با ادله‌ای که داریم در زمان غیبت، این حکومت به فقیه جامع الشرائط انتقال پیدا کرده.

نتیجه این مسئله این است که هر جا هر حاکمی حتی اگر با رأی مردمی در یک کشوری روی کار آمده باشد، این غاصب است ولو ادعای جهانی هم نکند یعنی همین که بر مردم می‌خواهد حکومت کند غاصب است. اگر کسی را روی کار بیاوریم که به عنوان وکیل مردم کار کند، این اشکالی ندارد. ولی اگر به کسی رأی بدهیم به عنوان اینکه قول او نافذ باشد و امرونهی او مطاع باشد اگر بر ترک و جنگ و فعل دستور داد به محض دستور اجرا کنیم؛ این طبق ادله فقه ما غیر شرعی است؛ لذا در بحث فقه سیاسی باید این بحث مطرح شود؛ ولی مطرح نشده که به چه ملاکی حکومت جمهوری اسلامی ما با فلان کشور ارتباط دارد. به چه ملاکی؟ وقتی او را غاصب می‌دانیم اصلاً حق نداریم با او ارتباط برقرار کنیم، چه توجیهی هست؟ فقط تقیه ما باید بگوییم الان مسئولین کشور ما روی این مسئله تقیه دارند سیاست را پیش می‌برند و با کشورهای دیگر تعامل می‌کنند؛ زیرا وقتی ما مسئله ولایت خدا و رسول و ائمه را مطرح می‌کنیم، در زمان غیبت دیگر چیزی غیر از آنچه ائمه قبول دارند و مطرح کرده‌اند و فرموده‌اند برای زمان غیبت، دیگر چیزی به عنوان ولایت و حکومت مشروع نیست اصلاً. یک مثال روشن عرض کنم و آن اینکه اگر امروز ده نفر آمدند رأی دادند یک زن بر ایشان حاکم شود. از نظر فقهی ما، این رای باطل است و اثر ندارد. اگر هزار نفر رأی دادند یک بچه بر آن‌ها حاکم باشد، اثر ندارد. اگر یک میلیون نفر رأی بدهند یک غیرمسلمانان از روی غیر ضوابط دینی بخواهد حاکم آن‌ها باشد، اثر ندارد. پس این یک احتمال.

احتمال دوم: تقیه تا زمان ظهور حضرت حجت

احتمال دیگر که از این روایت استفاده می‌کنیم که بالاخره مسلمانان الان می‌خواهند زندگی کنند و شیعه می‌خواهد زندگی کند. حکومت حقه و جهانی، حکومت حضرت حجت (عج الله تعالی فرجه الشریف) است تا آن زمان باید چه کار کرد؟ باید تقیه کرد؛ و این معنای «من ترک التقیة قبل خروج القائم فلیس منّا»، به نظر ما این اظهار احتمالاتش است و به نظر ما، احتمال دوم اظهار احتمالات است و شیعه تا ظهور حضرت حجت (عج الله تعالی فرجه الشریف) دائماً در حال تقیه است.

احتمال سوم: تقیه نسبت به مقامات ائمه (علیه السلام)

این است که فقط راجع به مقامات ائمه، معصوم بودن، حجت بودن، حق حکومت داشتن این‌ها بر مجموع بشر و... نسبت به این‌ها تقیه کنیم آن‌هم در قبال معاندین و مخالفین و... اینکه در برخی روایات دارد که اسرار ما را حفظ کنید، بالاخره شیعه گوهرهایی الهی دارد. به هزار دلیل این چهارده معصوم واقعاً معصوم هستند و حجت خدا هستند و ما این افتخار را داریم که -پیرو این‌ها هستیم. ولی نباید بیایید در هر جا و مکان و زمانی این خصوصیات ائمه را بیان کنیم. فرموده‌اند کلمات ما را تا می‌توانید بگویید، ولی مراتب و مقامات شاید جزو اسرار باشد. این احتمال سوم است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ